

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، تابستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۰، ص ۱۰۷ - ۱۳۱

علل اقتصادی ناخشنودی بومیان شمال آفریقا از والیان عرب (در قرن اول و دوم هجری)

دکتر رضا کردی*

بر پایی شورش‌ها و حرکت‌های مسلحانه بر ضد حکمرانان عرب در شمال آفریقا از هنگام فتح، معلوم عوامل مختلف بوده، از جمله می‌توان به زمینه‌ها و ریشه‌های اقتصادی این جنبش‌ها اشاره کرد. بخشی از آنچه تحت عنوان ریشه‌های اقتصادی مورد بحث قرار می‌گیرد به انگلیزه‌ها و عوامل روانی و بخشی دیگر به عوامل اجتماعی مربوط می‌شود. عامل روانی آن عبارت بود از خشم بومیان این سرزمین از مهاجرت اعراب افزون طلب و نوع رفتار مهاجران با بومیان. ریشه‌های اجتماعی شورش‌ها نیز به گسترش شهرنشینی و افزایش حس غنیمت‌جویی مربوط می‌شد که غالباً ناشی از فقر مالی بود.

واژه‌های کلیدی: شمال آفریقا، عصر والیان، مهاجرت اعراب، شهرسازی، تاریخ اقتصادی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد زرند کرمان

مقدمه

فتح شمال آفریقا به دست اعراب مسلمان از سال ۲۳ تا ۹۳ هـ (۶۴۳ - ۷۱۱ م) صورت گرفت و در طی این مدت حاکمیت خلفای عرب بر این سرزمین‌ها با افت و خیزهایی همراه بود. پس از پایان دوره فتوحات نیز استقرار حاکمیت عرب بر آن سرزمین چندان دوام نیافت و با گسترش شورش‌ها زمینه شکل‌گیری حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل در آن جا فراهم شد. این شورش‌ها قطعاً زمینه‌ها و علل سیاسی، اجتماعی، فکری و دینی داشت.

در این پژوهش، این سؤال اساسی مطرح است که آیا علل و انگیزه‌های مشخص مالی و اقتصادی نیز که زمینه‌ساز گسترش مخالفت با خلفای عرب شده باشد وجود داشته است؟ در این صورت، این علل و انگیزه‌ها کدام و تأثیر هر یک چه میزان است؟ چه منافع درازمدت اقتصادی از رهگذر تشکیل دولت‌های مستقل عاید بربرها می‌شده و انگیزه‌های نیرومندی برای برپایی آنها به وجود می‌آورده است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها منابع موجود بررسی شده که بر اساس نتایج حاصل از آن، علل و انگیزه‌های اقتصادی قیام بربرها عبارتند از:

انگیزه‌های روانی قیام بربرها علیه والیان عرب

۱. خشم از مهاجرت تدریجی قبایل عرب

مهمازترین عامل روانی قیام بربرها علیه والیان عرب، خشم بومیان برابر از مهاجرت تدریجی قبایل عرب بود. از آغاز فتح شمال آفریقا به دست اعراب، روند تدریجی مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین و تصاحب سرزمین‌های بومیان آغاز گردید. در سال‌های آغازین پس از فتح افریقیه و مغرب، همه جنگجویان عرب حاضر به ماندن در سرزمین‌های فتح شده نبودند. از کارهای تشویقی والیان در سده‌های اول و دوم هجری برای استقرار سپاهیان عرب در منطقه، واگذاری اراضی زمین‌داران رومی به آنها بود. به گفته ابن عبدالحكم، تا زمان ابوالمهاجر (حکم ۵۵ - ۶۷۴ ق / ۶۸۱ م) مسلمانان از مصر برای جنگ به افریقیه می‌رفتند و باز می‌گشتند.^۱ بدین ترتیب باید گفت: تغیرات به وجود

آمده در ترکیب طبقاتی شمال آفریقا پس از اسلام روندی تدریجی و کند داشت. در دهه‌های آغازین فتوحات، رومیان جای خود را به فاتحان عرب دادند که در رأس حاکمیت یا در خدمت حکومت بودند. عرب‌ها که به دو دسته مضری و یمانی تقسیم می‌شدند امتیازات و مزایای مالکان رومی را به خود اختصاص دادند.^۳ طی چند سده پس از فتوحات اسلام در مغرب، گروه‌های گستردگی از اعراب به آن نواحی مهاجرت کردند. مورخان عرب، آمارهای مبالغه‌آمیزی برای مهاجرت اعراب به افریقیه و مغرب ارائه کرده‌اند. آنها می‌گویند در دوره خلافت بنی‌امیه، ۱۵۰ هزار نفر از اعراب و شرقیان به مغرب و اندلس آمدند که حدود چهل هزار نفر در اندلس و بقیه در حوالی قیروان و دیگر شهرهای بزرگ افریقیه و مغرب ساکن شدند. روایت شده است لشکری که عثمان برای حمله به افریقیه فرستاد حدود هشتاد هزار نفر از اعراب بودند.^۴

گفتنی است که یکی از سیاست‌های زمامداران عرب مسلمان برای تثبیت پایه‌های اقتدار خود در سرزمین‌های فتح شده، اسکان قبایلی از اعراب در این سرزمین بوده است. در شمال افریقا عواملی چند، موجب تقویت این سیاست شد:

۱. دوری این سرزمین از مراکز سکونت قبایل عرب؛

این عامل، بازگشت مهاجران مهاجم را با دشواری مواجه می‌ساخت و تحمل رنج سفری که منجر به بازگشت به سرزمینی می‌شد که چندان جاذبه‌ای نداشت، دشوار می‌ساخت.

۲. بدوعی و مهاجر بودن ذاتی اعراب؛

به همین علت، برای آنها تفاوتی نداشت که این نحوه زندگی را در جزیره‌العرب دنبال کنند یا در خراسان و افریقیه. ۳. مهاجرت قبیله‌ای.

عامل تمایل بازگشت افراد مهاجر به موطن اصلی خود غالباً نه تعلق خاطر به سرزمین و خاک، بلکه علاقه‌مندی به ایل و تبار بود. بدیهی است در صورتی که مهاجرت به جای

داشتن جنبهٔ فردی، گسترهٔ قبیله‌ای پیدا کند، انگیزهٔ بازگشت کاهش می‌یابد، به ویژه اگر وضع آنگونه باشد که مهاجران در سرزمین جدید، امکان مالکیت زمین‌هایی را به دست آورند که در میهن اصلی خود هرگز بدان دست پیدا نمی‌کنند. در فتح مغرب و افریقیه، در بسیاری موارد عرب‌ها مالک زمین‌های فتح شده می‌شدند و گاه برای خود دولتهایی کوچک، خودمختار و فتووال به وجود می‌آورند و گاه ممکن بود برخی قبایل برابر را از خود خشنود یا ناخشنود سازند، برای مثال در نخستین اعزام نیرو به مغرب در روزگار ولید بن عبدالملک یکی از عرب‌های یمن به نام صالح بن منصور حمیری، یک آبادی به نام «نکور» را به نام خود فتح کرد و ولید بن عبدالملک نیز در سال ۹۱ ق. م. آن شهر را به تیول او داد.

صالح در همان جا اقامت گزید و نسلش در آن جا بسیار شد. قبایل غماره و صنهاجه بر گرد او اجتماع کردند و اسلام در میان آنها انتشار یافت.^۴ سپس به گفتهٔ ابن خلدون، «شرایع و تکالیف اسلامی» و شاید هم تکالیفی که اعراب بر دوش آنها می‌انداختند بر ایشان سنگین و گران آمد. لذا از اطاعت عرب سریچی کردند و صالح را بیرون رانند و مردی از نفره معروف به رُندی را بر خود والی قرار دادند؛ سپس پیشمان شدند و صالح را باز گردانند. این دولت کوچک خانوادگی تا روزگار عباسیان پایدار بود.^۵

در این که بخش قابل توجهی از افراد قبایل بومی شمال آفریقا از روند رو به افزایش مهاجرت اعراب، ناخشنود بوده‌اند تردیدی وجود ندارد و برخی گزارش‌های تاریخی آن را تأیید می‌کند. به گفتهٔ ابن سلام، ابوالخطاب معافری یکی از رهبران خوارج اباهنی و عمال او عرب‌های مهاجر را از شهرها و آبادی‌های نوبنیاد نظیر سُرت و قصور حستان بیرون می‌رانند. هر چند در نهایت یکی از عاملان او بار دیگر آنها را به محل زندگی‌شان بازگرداند.^۶ شاید بتوان جنگ ابوالخطاب معافری و یارانش را با سپاه عباسی، رویارویی ائتلاف بربرها و اعراب جنوبی با اعراب شمالی دانست. چنان که پیش از جنگ مغماس، مشاجره‌ای میان عمرین یمکن - از پیشوایان خوارج برابر که در همین جنگ کشته شد - با یکی از عرب‌ها در گرفته بود.^۷ سال‌ها بعد، جانشین ابوالخطاب، ابوحاتم ملزوی، زعیم

اباضیان، پس از محاصره طولانی قیروان، ساکنان آن را وادار به ترک این شهر و حرکت به سمت مشرق نمود و مقداری آب و آذوقه به آنها داد.^۸ با گذشت زمان بر حجم و گستردگی مهاجرت اعراب افزوده می‌شد؛ هر چند در قرن سوم هجری، در نواحی ساحلی مدیترانه، اکثریت باز هم از آن برابرها بود؛ تغییر بافت جمعیتی مغرب و غلبه قومی اعراب از قرن پنجم هجری به بعد مشهود بود. در آغاز این قرن، قبایل عرب عدنانی بنی هلال بن عامر و بنی سلیم بن منصور و قحطانیان معقل، جُشم و سَلول به افریقیه و مغرب هجوم اوردند و بر ساکنان قدیمی آن نواحی یعنی برابرها غلبه یافتند و بیشتر نواحی و شهرهای آن مناطق را تصرف کردند.^۹ دامنه این مهاجرت‌ها نه تنها تمام سرزمین‌های شمالی افریقا را در بر گرفت، بلکه به تدریج به بلاد سیاهان نیز کشیده شد. در زمان قلقشنده، جماعتی از افراد قبیله عربی جذام در بلاد ببر و سودان اقامت داشته‌اند.^{۱۰} در میان قبایل عرب بنی هلال، از پیشوایی اسطوره‌ای به نام ابو یزید یاد شده است. براساس داستان‌های آنها، بنی هلال از زمان ابو یزید شروع به گسترش، نه تنها در شمال آفریقا، بلکه در صحراء و منطقه سودان کردند.^{۱۱}

خلاصه آن که مهاجرت اعراب تا زمانی که جنبه هجومی داشت و به استعمار زمین‌ها و استثمار موالی برابر منتهی می‌گشت، سبب ناخشنودی برابرها می‌شد؛ ولی پس از آن که برابرها به آن خو گرفتند و هجوم‌ها به هجرت تبدیل شد، به تدریج از میزان گرایش برابرها به افکار خوارج کاسته شد.

۲. خشم از نوع رابطه عرب‌ها با برابرها

مهاجرت‌های قبیله‌ای عرب در قرن‌های اول و دوم، غالباً به صورت هجوم انسیوه لشکریان بود. ارسال این گونه لشکریان از شرق به غرب در دوره عباسیان هم ادامه داشت. بخش قابل توجهی از این لشکریان برای مقابله با شورش‌ها و تمددها و سرکوبی مقاومت‌های خوارج برابر در برابر حاکمیت اعراب گسیل می‌شدند. بنابراین، میان برافروخته‌شدن شعله نهضت خوارج در شمال افریقا و افزایش موج مهاجرت اعراب به آن سرزمین، رابطه‌ای متقابل وجود دارد.

درباره این که برابرها چرا در آغاز، حضور اعراب را در کنار خود به دشواری تحمل می‌کردند باید گفت بی‌تردید مهاجرت روزافزون قبایل عرب پیامدهای اقتصادی ناگواری برای قبایل برابر می‌توانست داشته باشد. به خصوص با توجه به نگرش منفی اعراب به برابرها و این که عرب‌ها غالباً فاقد مهارت‌های تولیدی نظیر کشاورزی و صنعت بودند و جز شمشیر را نمی‌شناختند.^{۱۲}

در باره رابطه قبایل سکونت یافته عرب و برابرها اطلاعات قبل استنادی وجود ندارد. این دو قوم غالب و مغلوب با یکدیگر مراودات و دادوستدهایی داشته‌اند. ابن عبدالحکم می‌گوید: اعراب مهاجر با افارقه که ظاهراً مراد از آنها برابرهای برانس است در شهرها ممزوج شدند.^{۱۳} در حالی که از برخی دیگر از گزارش‌ها بر می‌آید که عرب‌ها در شهرها و برابرها در حاشیه شهرها زندگی می‌کرد؛ برای مثال در شهر نوبنیاد بلزمه گروهی از بنی تمیم و موالی آنها می‌زیستند که با اغلبیان مخالف بودند. همچنین در شهر بسیار آباد نقاوس^{۱۴} قومی از جند عرب می‌زیستند و در حوالی آن برابرهایی از زنانه و آوربه بودند. مردم آن قومی از عرب بنی ضبّه بودند و پیرامون آن گروههایی از برابرهای بنی زنداج و اقوام دیگر زندگی می‌کردند.^{۱۵}

علل اجتماعی قیام برابرها علیه والیان عرب

این علل‌ها در قالب دو متغیر قابل بررسی است:

۱. گسترش جمعیت شهرنشین و توسعه زندگی شهری

در دوره حاکمیت مسلمانان بر شمال آفریقا، این منطقه از نظر جمعیت رشد بسیاری یافت و چنان که اشارت رفت به لحظه تجاری شکوفا شد. در آفریقای شمالی پس از اسلام، شاهد به وجود آمدن شهرهای جدیدی نظیر مصر فسطاط، قیروان، تاهرت، سجلماسه، فاس، عباسیه، مهدیه، رقاده، زاب، زویله، منصوریه و قاهره هستیم.^{۱۶} گسترش شهرنشینی، هم برای بومیان برابر و هم برای حکمرانان و مهاجران عرب نتایج سودمندی در پی داشت. این نتایج سودمند نتیجه دو عامل بود: نخست، تغییر وضعیت زندگی بومیان

و برگزیدن تدریجی شهرنشینی به جای بادیه نشینی که نتیجه آن میل به رفاه و آسایش و گریز از فقر و تهدیدستی است.^{۱۷} دوم، خواست مهاجران و سیاست والیان عرب، برای مثال حسان بن نعمان (حکم ۷۴ / ۸۶ ق - ۶۹۳ / ۷۰۵ م) در مغرب به نو مسلمانان برابر زمین‌هایی به تیول^{۱۸} داد تا برای کشت غلات و محصولات گوناگون از آنها استفاده کنند. حسان با این کار دو هدف مهم را در نظر داشت: ۱. مستقر ساختن قبایل در مناطق شناخته شده و مشخص که برای قدرت مرکزی قابل کنترل باشد و با آن ارتباط داشته باشد؛ ۲. توسعه اقتصاد بومی و افزایش تولید و در نتیجه، افزودن بر میزان مالیات.^{۱۹} همین سیاست سرآغاز توسعه شهرنشینی بود.

پیامدهای اقتصادی و سیاسی توسعه شهرنشینی

توسعه شهرنشینی در صورتی که سلطه استثمارگرانه حکمرانان عرب محدود می‌شد، قطعاً برای ببرها مطلوب می‌بود؛ در مقابل، تا زمانی که سلطه زمامداران عرب بر آن جا برقرار بود، منافع قابل توجهی را عاید حکمرانان و بازارگانان عرب می‌کرد؛ زیرا شهرها عموماً مراکز جذب جمعیت و در نتیجه، افزایش داد و ستد و انبیاشت ثروت و ارزش افزوده اموال غیر منقول و کالاهای خدمات است.علاوه، تولید صنعتی در شهرها به مراتب بیش از دهکده‌ها و بادیه‌های است. توسعه شهری با مفهوم تولید و تجارت، رابطه‌ای مستقیم داشت. از سویی شهرنشینی موجب فراهم آمدن زمینه‌های افزایش تولیدات صنعتی، کشاورزی و دامی و در نتیجه، رونق بازرگانی می‌شد و از سوی دیگر، در نتیجه رواج تجارت، گونه‌های مختلف شهرنشینی در شمال آفریقا حتی در نواحی شمالی صحرای بزرگ (مانند سجلماسه و میزاب) تا سواحل نیجر پدید آمد. در میان شهرها، سجلماسه از نظر تجاری مهم‌ترین موقعیت را داشت و بزرگترین دروازه به سوی شهرهای غربی سودان محسوب می‌شد. عمده‌ترین راه‌های تجارتی که از صحراء می‌گذشت، به این شهر منتهی می‌شد.^{۲۰} دو ویژگی، موجب اهمیت اقتصادی شهر سجلماسه شده بود؛ یکی نزدیک بودن به معادن طلا و نقره و دیگری موقعیت تجاری شهر. این شهر، بزرگترین

بازار برای بازرگانان بود. در بازارهایش محصولات مختلف افريقيه و مغرب و سودان از قبيل طلای غير مسکوک، پنبه، نمک، آبنوس، پوست، چوب و برد سیاه و واردات مغرب و اندلس و همه مصنوعات معدنی و منسوجات و ظروف و روغن معامله می شد.^{۲۱}

در طول حکومت رستمیان و مدراریان، بازرگانی مغرب اوسط و اقصی به نحو چشمگیری شکوفا شد. پادشاهان یا پیشوایان خارجی مذهب بنی مدرار هم مانند رستمیان تاهرت، در این معاملات شرکت می کردند و حتی بیش از آن که خود را رهبر سیاسی به شمار آورند، بازرگان می شمردند؛ زیرا پس از اشغال سجلماسه به دست ابوعبدالله شیعی و دستگیری یسع بن مدرار، امیر صفری مذهب آن جا به دست او، هنگامی که عبیدالله مهدی از حال و نسب او سؤال کرد، یسع پاسخ داد: من تنها فردی تاجرم!^{۲۲} مبادرات تجاری، سجلماسه را محل اجتماع مردم از هر فرقه و نحله قرار داده بود. در آن جا گروهها و دستههایی از سودان، مغرب، اندلس و جماعاتی از یهود حضور داشتند. رفاه اقتصادی مردم سجلماسه، مورد توجه جغرافی دنان قرار گرفته بود. یاقوت می گوید: مردم این شهر، از توانگرترین افراد هستند.^{۲۳} این حوقل در شهر سجلماسه، برآتی به مبلغ ۴۲ هزار دینار طلا دیده است که به تاجری از اودغشت تعلق داشته و به تاجر دیگری از سجلماسه داده است. او می افزاید که پیش از این، چنین حجمی از معامله مالی را در مشرق ندیده است و چون این حکایت را در بغداد بازگفته کسی باور نکرده است.^{۲۴} این حوقل همچنین می نویسد: شهرهای تاهرت و سجلماسه در سال ۹۰۷ ق / م نیمی از عایدات خزانه دولت فاطمی را تأمین می کرد و این نتیجه تجارت آنها با کشورهای دیگر بود. سجلماسه، به لحاظ موقعیت ممتازش همواره موضوع دعوای بین حکومت‌های مغرب و اندلس بود. خلفای اندلس که شهر سبته واقع در آن سوی جبل الطارق را در تصرف داشتند، می کوشیدند تا رأساً و یا با پیمان با دیگران رابطه خود را با سجلماسه حفظ کنند؛ زیرا این شهر قرن‌ها یکی از مراکز داد و ستد طلا بوده است.^{۲۵}

شهر تاهرت، پایتخت خوارج رستمی نیز اهمیت بازرگانی فراوانی در شمال آفریقا داشت. این شهر بر راههای متنهی به جنوب مسلط بود و به علت موقعیت مهم تجاری، در

آن ایام «عراق مغرب»^{۶۴} و یا به قولی «بلخ مغرب»^{۷۷} لقب داشت. در این شهر گروههایی از زنانه که بازرگانانی صحراء گرد بودند و در کارهای تجاری عمدۀ تبحر داشتند و از شبکه‌های موجود در مغرب یا سودان استفاده می‌کردند استقرار داشتند.^{۷۸}

ائمه رستمی، خود نیز شوق وافری به برقراری روابط تجاری با سرزمین‌های دیگر داشتند. دولت رستمی از جمله نخستین دولت‌های اسلامی قرون وسطی در شمال آفریقا بود که روابط و مناسبات اقتصادی و سیاسی با ملت‌های ماورای صحرای بزرگ برقرار کرد. جوهره این مناسبات در درجه نخست، اقتصادی بود، یعنی اقتصاد و تجارت و کوشش برای به دست آوردن سود، مهم‌ترین انگیزه برای گذشتن از صحراء و تحمل بسیاری از دشواری‌ها بود. ابن صغیر هنگام سخن گفتن از امام افلح بن عبدالوهاب (حک ۲۰۸ - ۲۴۰ ق / ۸۲۴ - ۸۵۵ م) می‌نویسد: وی گروهی را به ریاست یکی از یاران خود به نام محمدبن عرفه با هدایایی به سوی پادشاه سودان فرستاد.^{۷۹} و سیانی می‌نویسد: افلح به اندیشه دیدار از جوا^{۸۰} (=جوجو) افتاد؛ ولی پدرش او را از این کار بارزداشت. هنگامی که خود به امامت رستمیان رسید، کوشید تا روابط تجاری و سیاسی دولت خود را با دولت سونگای واقع در حوضه رود نیجر گسترش دهد. لذا از آن جا دیدار کرد.^{۸۱}

در نتیجه پایه‌گذاری دولت مستقل رستمی، روابط اقتصادی و سیاسی میان اقلیم طرابلس که بخش شرقی این دولت بود و مردان و اموال فراوانی به تاهert می‌فرستاد، با غرب و مراکز آفریقا گستردۀ و استوار گشت. این ارتباطات از دو راه مهم بازرگانی برقرار می‌شد: نخست از شهر طرابلس عبور می‌کردند و به جبل نفوسه می‌رفتند تا غدامس و از آن جا به تادمکه بر نهر نیجر؛ راه دوم دریاچه چاد را در واحه زویله به آن جا می‌پیوست و از آن جا به نقاط گوناگونی می‌رفتند تا به دریای مدیترانه می‌رسیدند.^{۸۲} براساس آنچه در منابع تاریخی آمده، در قرن سوم هجری روابط و پیوندها میان طرابلس و بلاد تکرور (سنگال) بسیار گستردۀ بوده است. شماخی ذکر کرده است که یک کاروان تجاری که از بلاد تکرور آمده بود به کوهستان نفوسه رسید. در آن جا حاکم کوهستان ابو عمر میمون بن محمد که از سوی رستمیان تعیین شده بود، هدیه‌ای به ارزش چهارصد دینار را که

کاروانیان به وی تقدیم نمودند رد کرد. شماخی افزوده است که این حاکم خود به تجارت با بلاد سودان اهتمام داشت و آن را تشویق می‌کرد.^{۳۳} از گفته‌های شماخی همچنین بر می‌آید که در روزگار رستمیان، روابط بازارگانی و فرهنگی میان اقلیم طرابلس و منطقه دریاچه چاد (سودان میانه یا آفریقای مرکزی) نیرومند بوده است. وی می‌گوید: حاکم کوهستان نفوسه ابو عبیده عبدالحمید جناونی که در زمان افحح رستمی بر آن جا حکم می‌راند، افرون بر زبان عربی و ببری، به زبان‌های آفریقایی همچون کانمی و غیر آن نیز سخن می‌گفت.^{۳۴}

همچنین باید گفت تشکیل حکومت‌های محلی خودمختار یا نیمه مستقل در شمال آفریقا، ضمن آن که خود از پیامدهای توسعه شهرنشینی بود، موجب به وجود آمدن شهرهای جدیدی می‌شد. برای مثال پس از تأسیس دولت اغلبیان، قیروان توسعه خوبی یافت و دارای چهار شهر اقسامی با نام‌های قصر قدیم، رقاده، صبره و منصوریه شد.^{۳۵} در مملکت رستمی نیز شهرهای آبادی وجود داشت؛ مانند تنس، و هران، شلف، مدینه خضراء، افکان، غزه، سوق ابراهیم، واریفن، اوذکی، غدیر، زلاح، یلل، قصر فلوس، و کراو.^{۳۶}

۲. توسعه شهرنشینی و افزایش شورش

گسترش شهرنشینی از چند جهت می‌توانست به افزایش شورش قوم برابر شمال آفریقا بینجامد:

نخست آن که بادیه نشینان یا کوه نشینان را به هجوم بر شهرها به بهانه «خروج» و به انگیزه کسب غنایم ترغیب نماید؛ چنان که با سورث معتقد است در تمام مراحل تاریخ بشر تا پیش از رواج سلاح گرم، مردمی که بر روی زمین کار می‌کرده‌اند، از مهاجمان بیابان‌ها و دشت‌ها، آسیب‌ها و زیان‌ها دیده‌اند.^{۳۷} مصدق بارز این امر در شمال آفریقا و در دوره مورد بحث، هجوم جنگجویان کوهنشین و رفجومه به قیروان به رهبری عاصم بن جمیل صفری در سال ۱۴۱ ق / ۷۵۸ م. بود که ویرانی و غارت شهر را نیز به دنبال داشت. و نیز غارت شهر طنجه به دست خوارج صفری مذهب تحت فرمان میسره مطغُری

^{۳۸} در سال ۱۲۲ ق / ۷۳۹ م.

دوم آن که ببرها را به نامن کردن محیط‌های شهری برای اعراب و طرفداران خلافت مرکزی برای رسیدن به اهدافشان برانگیزد؛ نظیر آنچه در اواخر روزگار اموی و اوایل عصر عباسی یعنی روزگار حکومت عبدالرحمن بن حبیب فهری در طرابلس و اطراف آن گذشت.

سوم آن که ببرها را به مبارزه برای دستیابی به استقلال سیاسی و در نتیجه، ساخت شهرهای مستقل، آباد و بر رونق در مقابل شهرهای عربی تشویق نماید. زیرا از طریق تأسیس حکومت، امکان آباد کردن شهرها را می‌یافتد. از همین‌رو، به دنبال تأسیس شهر قیروان شاهد پیدایش شهرهای دیگری چون تاهرت، سجلماسه، فاس و مهدیه هستیم.

انگیزه‌های مالی

۱. حس غنیمت جویی

افزون بر شیوه‌های مشروع و معمول به دست آوردن منافع اقتصادی، حس غنیمت‌جویی نیز که به خصوص در ببرهای بدبو نمود بیشتری داشت، زمینه مساعدی برای پذیرش عقاید خوارج، به خصوص خوارج صفریه فراهم می‌کرد؛ زیرا صفریان - که صالح باجیه آنها را چپ‌گرا در مقایسه با ایاضیان میانه رو خوانده است.^{۳۹} - در مغرب، عملکردی مشابه از ارقه در شرق داشته‌اند.^{۴۰} و همان گونه که خوارج ازرقی در جنوب ایران، هزینه‌آشوب آفرینی‌ها و لشکر کشی‌های خود را از راه غارت اموال مردمی که از نظر ایشان کافر و بد دین بودند به دست می‌آورند.^{۴۱} صفریان مغرب نیز در موارد متعددی همین هدف را سرلوحة کار خود قرار داده بودند.^{۴۲} اما این سخن، بدین معنا نیست که خوارج ایاضی به طور کامل از این قاعده مستثنی و از انجام این گونه اعمال مبراً بوده‌اند. اخباری که به طور جسته و گریخته از فحوای منابع ایاضی به دست می‌آید حاکی از وجود کشش‌های شدید غنیمت جویی ایاضیان در جنگ‌هاست؛ هر چند به گفته همین منابع، پیشوايان آنها می‌کوشیدند تا حد ممکن پیروان خود را از این قبیل اعمال باز دارند.^{۴۳}

۲. فقر مالی

هر چند اطلاع دقیق و شفافی از میزان درآمد قبایل برس و وجود ندارد، اما از برخی نصوص و قرایین می‌توان دریافت که سطح عمومی معیشت آنها در دوره پیش از تأسیس و توسعه شهرها و تشکیل حکومت پایین بوده است؛ از همین روست که برخی، جنیش خواج را در شمال آفریقا قیام فقیران پابرهنه دانسته‌اند.^{۴۴}

در باره میسره خفیر سرکرد شورشیان صفری مذهب که در سال ۱۲۲ ق / ۷۳۹ م در طنجه دست به قیام زد گفته‌اند که وی روزگاری در قیروان آب می‌فروخت.^{۴۵} منابع اباضی درباره سپاهیان ابن رستم و دیگر گروه‌هایی که با ابوالخطاب همکاری می‌کردند نوشه‌اند: آنها در سالی سخت و آمیخته با گرسنگی و بی‌غذایی اقدام به خروج کردند و خداوند آنها را به ملخ‌ها یاری کرد.^{۴۶}

یکی از شواهدی که تهیدستی بربراها را در دوره تسلط خلفای عرب نشان می‌دهد، ماجراهی خدعاً عمروبن حفص والی افریقیه با صفیان هوادار ابوقره مغیلی است. وی در جریان محاصره قیروان به وسیله ائتلاف خوارج در سال ۱۵۱ ق / ۷۶۸ م با پرداخت مبلغ چهل هزار دینار به ابوقره صفری - به تعداد نیروهای چهل هزار نفری او - که در طبیه مستقر بود و نیز پرداخت چهار هزار دینار به پسرش با آنها صلح کرد و همین مبلغ ناچیز سرانه موجب شد سپاه عظیم او پراکنده شود و از طبیه کوچ کند.^{۴۷} به روایت ابن خلدون ابوقره حتی حاضر شد با دریافت این مبلغ ناچیز با سپاه ابن رستم اباضی بجنگد و او را شکست دهد؛ چنان که ابن رستم شکست خورد و به تاهرت گریخت.^{۴۸}

شدت و ضعف شورش‌ها و قیام‌های خوارج در برخی موارد، تابعی از عامل اقتصادی و وجود یا عدم منافع هر چند اندک مالی بربراها بوده است؛ مثلاً در سال ۱۹۶/ ۱۸۱۱م ابن اغلب، پسرش عبدالله را به زمامداری طرابلس غرب تعیین کرد؛ ولی سپاهیان عرب بر او شوریدند و او را در خانه‌اش محاصره نمودند و سپس به این شرط که از شهر بیرون بروند با او صلح کردند. در حالی که بربراها به حمایت عبدالله پرخاستند و با سپاهیان عرب او در افتادند و آنها را شکست دادند. دلیل اصلی حمایت بربراها از عبدالله اغلبی آن بود که

وی برای ایشان مقرری تعیین کرده بود.^{۴۹}

این در حالی است که در مناطق دیگری از مغرب که بربرها از مشکلات اقتصادی در رنج نبودند، کمتر گرایشی به سمت عقاید خارجی مشاهده می‌کنیم. چنان که قبایل کتابمه و صنهاجه که بعدها از هواداران فاطمیان شدند، علاوه بر استقلال سیاسی، به واسطه وجود محصولات زراعی و تربیت احشام، دارای استقلال اقتصادی هم بودند و از سورش‌های خوارج که از قرن دوم هجری افريقيه و مغرب را فرا گرفته بود به دور مانده بودند.^{۵۰}

یکی از راههای برونو رفت بربرها از وضعیت نابسامان اقتصادی آن بود که بکوشند خود را از قید مالیات‌های ناعادلانه خلفای عرب رها سازند، زیرا این مالیات‌ها نه تنها توسعه اقتصادی را برای آنها به دنبال نداشت، بلکه در حقیقت ابزار بهره‌کشی از بربرها بود.^{۵۱} به نظر می‌رسد میان افزایش مقدار جزیه و خراج از سوی خلفای اموی در سرزمین‌های مختلف و گرایش مردم این سرزمین‌ها به عقایدی چون خارجی‌گری می‌توان ارتباط برقرار کرد؛ چنان که از آغاز فتوحات نیز همواره موضوع افزایش خراج و جزیه در شمال آفریقا با افزایش میزان نارضایتی و حتی احتمال سورش بربرها همراه بود. طبری روایتی از مرز شکنی والیان عرب در مسأله خراج در افريقيه از روزگار عثمان بن عفان و در زمان ولایت عبدالله بن سعد ابن ابی سرح نقل کرده است؛ امری که موجب شد یک گروه افريقي خواستار برکناری ابن ابی سرح شوند. عثمان این کار را انجام داد و فرمان داد اموالی میان آنها توزیع کنند.^{۵۲}

نتیجه

قیام‌های مکرر علیه عاملان و کارگزاران اموی در افريقيه و قتل یا راندن آنها از سوی بربرها و تشکیل دولت‌های خود مختار، نتیجه ناخشنودی بومیان شمال آفریقا از اوضاع اقتصادی و مالی و سیاست‌های مالی والیان همچون کوچ دادن قبایل برتری جوی عرب، بالا بردن مقدار جزیه و خراج، اخذ خراج از افرادی که بر طبق ضوابط شرعی نمی‌بايست

آن را پردازند، اخذ مالیات‌های نامشروع و شدت عمل در وصول آن بوده است. طبیعی است که تحمل چنین اوضاعی برای برابرهای آزاد و تسلیم‌ناپذیر آسان نبوده است.

پی‌نوشت

۱. عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحكم، *نحو مصر و اخبارها* (قاهره، مکتبه مدبوی، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م) ص ۲۲۵.
۲. محمدعلی چلونگر، زمینه‌های پیدایش خلافت فاطمیان (قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸ش) ص ۱۲۴.
۳. عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحكم، پیشین، ص ۲۱۰ - ۲۲۵.
۴. ابوعید الله بن عبدالعزیز بکری، *المسالک و الممالک*، به کوشش جمال طبله (بیروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۳م) ج ۲، ص ۲۷۴.
۵. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و المجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*، به کوشش خلیل شحادة و سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م) ج ۶، ص ۲۸۳.
۶. لواب بن سلام لواتی، *بدء الاسلام و شرایع الدین*، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب (بیروت، داراقرأ للنشر والتوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م) ص ۱۲۰.
۷. همان، پیشین، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.
۸. همان، ص ۱۳۰.
۹. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، پیشین، ج ۷، ص ۵۹؛ طاهر احمد زاوی، *تاریخ الفتح العربي فی لیبیا* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۳م) ص ۲۲۶ - ۲۳۰.
۱۰. ابوالعباس احمد بن علی قلقشنده، *صحیح الاعشی فی صناعة الانشاء*، به کوشش

- يوسف على طويل (دمشق، دار الفكر، ١٩٨٧ م) ج ١، ص ٣٨٧.
١١. فهمي سعد، *انتشار الاسلام في افريقيا في العصور الوسطى* (بيروت، عالم الكتب، ١٤٢٢ ق ٢٠١١ م) ص ٨٢.
١٢. ابوالربيع سليمان كلامي، الاكتفاء بما تضمنه من مغازى رسول الله و الثلاث الخلفاء، به كوشش محمد كمال الدين عزالدين على (بيروت، عالم الكتب، ١٩٩٧ م) ج ٢، ص ١٢٤؛ على بن برهان الدين حلبي، *إنسان العيون في سيرة الأمين والمؤمن*، به كوشش عبدالمعطي أمين قلعجي (كراچی، جامعة الدراسات الإسلامية، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م) ج ١، ص ٣٦٥، وج ٢، ص ١٨١.
١٣. عبد الرحمن بن عبدالله بن عبد الحكم، پیشین، ص ٢٢٥.
١٤. محمد بن عبدالله ادريسی، *نَزَّةُ الْمُشْتَاقِ فِي احْتِرَاقِ الْأَفَاقِ*، به كوشش الزريق (بيروت، عالم الكتب، ١٩٨٩ م) ج ١، ص ٢٦٤.
١٥. عثمان كعاك، *موجز التاريخ العام للجزائر من العصر الحجري إلى الاحتلال الفرنسي* (بيروت، دار الغرب الإسلامي، ٢٠٠٣ م) ص ١١٥.
١٦. برای مثال، مصر فسطاط را عمر و بن عاص بن کرد (ابو عبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ٣، ص ٢٦٤؛ محمود بن عمر زمخشیری، الفائق فی غریب الحديث، به کوشش علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (بيروت، دار المعرفة، بي تا) ج ٣، ص ١١٦؛ قیروان را عقبة بن نافع فهری ساخت و آن، معرب واژه فارسی کاروان است. (صدقی بن حسن قنسوجی، ابجر المعلوم، به کوشش عبدالجبار زکار (بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٧٨ م)، ج ٣، ص ٨٦؛ عباسیه و رقاده را ابراهیم بن اغلب، نزدیک قیروان بنا نهاد (یاقوت، پیشین، ج ٤، ص ٧٥؛ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابیار، *الحَلَّةُ السِّيرَاءُ فِي الشِّعَارِ الْأَمْرَاءِ*، به کوشش حسین مؤنس (قاهره، دار المعارف، ١٩٨٥ م) ج ١، ص ٨٥ جریان شهرسازی در شمال آفریقا را می توان به

- همین جریان در عراق روزگار عباسی مانند کرد. هاشمیه، راققه، الجدیدة و متولکیه در سرزمین بین النهرين ساخته شد. (ر. ک: عبدالحی بن احمد بن عماد حنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، به کوشش شعیب ارناؤوٹ و محمد نعیم العرسوسی (بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۱۳ق) ج ۱، ص ۱۹۴؛ یاقوت حموی، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۵ و ج ۴، ص ۴۰۶ و ج ۵، ص ۱۵۲) و واسط نیز در عصر اموی به وسیله حاجاج بن یوسف ثقی ساخته شد.
- (عبدالرحمن سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید (مصر، مطبعة السعاده، ۱۳۷۱ق / ۱۹۵۲م) ص ۲۱۵) که می‌توان به لحاظ زمان ساخت، آنرا همسنگ قیروان در شمال آفریقا دانست. این در حالی است که در نواحی شرقی یعنی ایران، تنها شهر مهمی که در دوران اسلامی ساخته شد، شیراز بود. (ادریسی، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۰۵).
۱۷. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۵۰.
۱۸. ابوعبدالله مالکی، *ریاض النعمون* فی طبقات علماء القیروان و آفریقیه و زمادهم و نساکهم و سیر من اخبارهم و فضائلهم و اوصافهم، به کوشش بشیر بکوش و محمد العروسی المطوى (بی‌جا، دارالغرب، ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۴م) ج ۱، ص ۳۶.
۱۹. عبدالواحد ذنون طه، خلیل ابراهیم سامرائی و ناطق صالح مطلوب، *تاریخ المغرب العربی* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴م) ص ۱۰۹.
۲۰. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، ممالک و ممالک، ترجمه فارسی، به اهتمام ایرج افشار (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۴۲.
۲۱. ابوالقاسم جیهانی، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری (تهران، به نشر، ۱۳۶۸) ص ۶۳.
۲۲. عزالدین بن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی (بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۱۵ق / ۱۹۹۵م) ج ۶، ص ۴۶۰.

٢٣. ابوعبدالله یاقوت حموی، پیشین، ج ٣، ص ١٩٢.
٢٤. محمد بن علی ابن حوقل، *صورة الارض* (لیدن، بریل، ١٨٧٣ م) ص ٩٩.
٢٥. ناشناس، الاستبصار فی عجایب الامصار (وصف مکة والمدینة ومصر وبلاد المغرب) به کوشش سعد زغلول عبدالحمید (بغداد، دارالشئون العامة، ١٩٨٦ م) ص ٣٠٢؛
حدود العالم، ص ١٧١؛ نیز ر. ک: ذنون طه، دراسات فی تاریخ و حضارة المغرب الاسلامی (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ٢٠٠٤ م) ص ٨٠.
٢٦. ابوعبدالله یاقوت حموی، پیشین، ج ٢، ص ٨
٢٧. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* (قاهره، مکتبة مدبولی، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م) ص ٢٢٨.
٢٨. کالین مک ایودی، *اطلس تاریخ آفریقا*، ترجمه فریدون فاطمی (تهران، نشر مرکز، ١٣٦٥) ص ٧٣.
٢٩. ابن صغیر، *أخبار الائمة الرستميين*، به کوشش محمد ناصر و ابراهیم بحاز (قسطنطینیه، بیتا، ١٩٨٦ م) ص ٣١.
30. Joa
٣١. ابوالریبع سلیمان بن عبد السلام وسیانی، *سیر مشايخ المغرب*، به کوشش اسماعیل العربی (الجزایر، دیوان المطبوعات الجامعیة، ١٩٨٥ م) ص ٣٢.
٣٢. ابوعیبدالله بن عبدالعزیز بکری، *المغرب فی ذکر بلاد افريقيه و المغرب*، به کوشش دیسلان (الجزایر، المطبعة الحكومية، ١٨٥٧ م) ص ١١ - ١٨٢.
٣٣. احمدبن سعید شماخی، *سیر المشايخ*، به کوشش احمدبن سعود الشیانی (مسقط، وزارة التراث القومی و الثقافة، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م) ص ٩٠ - ٩١.

- .۳۴. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۵۲
- .۳۵. شمس الدین محمد انصاری دمشقی، *نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر* (بیروت، دار احیاء التراث العربي، ۱۹۸۸ م) ص ۳۴۱
- .۳۶. سلیمان بن عبدالله نقوسی بارونی، *الازهار الرياضية فی ائمه و ملوك الاباضية*، به کوشش محمد علی صلیبی (عمان، وزارة التراث القومی، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م) ج ۲، صص ۹۵ - ۱۰۶؛ عثمان کعاک، پیشین، ص ۱۲۰
- .۳۷. فرای، ن. ر، *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۴، ترجمه حسن آتوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸) ج ۴، ص ۱۶۶
- .۳۸. ابواسحاق ابراهیم بن قاسم رقيق قیروانی، *تاریخ افریقیه و المغرب*، به کوشش منجی کعبی، (تونس، بی‌نا، ۱۹۶۸ م) ص ۱۴۰ - ۱۴۱؛ عبدالرحمن بن محمدبن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰
- .۳۹. صالح باجیه، الاباضیه بالجريدة فی *العصور الاسلامية الاولى*، بحث تاریخی مذہبی (تونس، داریوسلامه للطباعة و النشر، ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م) ص ۲۹
- .۴۰. عبد المنعم ماجد، *التاریخ السياسي للدولة العربية عصر الخلفاء الامویین* (قاهره، مکتبه الانجلو المصرية، ۱۹۸۲ م) ص ۲۸۸
- .۴۱. عبدالحمید بن هبة الله بن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه* (قم، کتابخانه آیة الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق) ج ۵، ص ۷۶
- .۴۲. ابوالعباس احمد بن علی قلقشندي، *صحیح الاشیعی فی صناعة الانشاء*، به کوشش یوسف علی طوبیل، (دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۷ م) ج ۵، ص ۲۷۵
- .۴۳. لواب بن سلام لواتی، پیشین، ص ۱۲۹؛ ابوالعباس احمد بن سعید درجنی، *طبقات المشايخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلای (قسطنطینیه، مطبعة البعث، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م) ج ۲

ص. ۳۷ - ۳۱

٤٤. مسعود جلالی مقدم، تنها بازماندگان خوارج جستاری در تاریخ و معتقدات ابااضبه (تهران، نگاه سبز، ۱۳۷۹) ص ۶۵، به نقل از: Storthmann, Berber and Islam, P ۱۷
٤٥. خلیفة بن خیاط عصری، تاریخ خلیفه بن خیاط، به کوشش اکرم ضیاء العمري (دمشق، بیروت، دارالقلم، موسسه الرسالة، ۱۳۹۷ ق) ص ۳۶۸ - ۳۷۰
٤٦. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸
٤٧. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، پیشین، ج ۶، ص ۱۴۷
٤٨. همان.
٤٩. عزالدین بن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۹۲
٥٠. محمود اسماعیل عبدالرزاق، *الخوارج فی بلاد المغرب حتی متصرف القرون الرابع-الهجری* (الدار البيضا، دارالثقافة، ۱۹۷۶ م) ص ۲۳۷
٥١. ادموند کلیفورد با سورث، *تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*، ترجمه حسن انشو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷) ص ۸۶
٥٢. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الاسم و الملوك* (بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق) ج ۲، ص ۵۹۹؛ عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، پیشین، ج ۶، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

منابع

- ابن ابیار، ابوعبدالله محمدبن عبدالله، *الحله السيراء فی اشعار الامراء*، به کوشش حسین مؤنس (قاهره، دارالمعارف، ۱۹۸۵ م).
- ابن ابیالحدید، عبدالحمیدبن هبةالله، *شرح نهج البلاغه* (قسم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق).
- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی (بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م).
- ابن حوقل، محمد بن علی، *صورة الارض* (لیدن، بریل، ۱۸۷۳ م).
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*، به کوشش خلیل شحادة و سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م).
- ابن سلام، لواب لواتی، *بده الاسلام و شرایع الدین*، به کوشش وزیر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب (بیروت، داراقرأ للنشر والتوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م).
- ابن صفیر، *اخبار الائمه الرستميين*، به کوشش محمد ناصر و ابراهیم بحاز (قسطنطینیه، ۱۹۸۶ م).
- ابن عبدالحكم، عبدالرحمن بن عبدالله، *جتوح مصر و اخبارها* (قاهره، مکتبة مدبوی، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م).
- ابن عماد حنبلي، عبدالحی بن احمد، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، به کوشش شعیب ارناؤوط و محمد نعیم العرقسوی (بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۱۳ ق).

- ادريسی، محمدبن عبدالله، صفة المغرب و ارض السودان و مصر والأندلس، به کوشش دوزی و دخویه (لیدن، بریل، ۱۹۷۶ م).
- اصطفخری، ابواسحاق ابراهیم، الممالک و الممالک، به کوشش دخویه (لیدن، بریل، ۱۹۷۷ م)؛ ترجمه فارسی، به کوشش ایرج افشار (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش).
- انصاری دمشقی، شمس الدین محمد، نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر (بیروت، داراحیاء التراث العربي، ۱۹۸۸ م).
- باجیه، صالح، الاپاضیة بالجزر بد فی العصور الاسلامیة الاولی: بحث تاریخی مذهبی (تونس، داریوسلام للطباعة و النشر، ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م).
- بارونی، ابوالریبع سلیمانبن عبدالله نقوسی، الاژهار الریاضیة فی ائمه و ملوک الاپاضیة، به کوشش محمد علی صلیبی (عمان، وزارت التراث القومی، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م).
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش).
- بکری، ابوعیید عبدالله بن عبدالعزیز، الممالک و الممالک، به کوشش جمال طبله (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م).
- ، المغرب فی ذکر بلاد افریقیة و المغرب، به کوشش دیسلان (الجزایر، المطبعة الحكومية، ۱۸۵۷ م).
- جلالی مقدم، مسعود، تنها بازماندگان خوارج. جستاری در تاریخ و معتقدات اپاضیه (تهران، نگاه سبز، ۱۳۷۹).
- جیهانی، ابوالقاسم، اشکال العالم، ترجمه عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری (تهران، به نشر، ۱۳۶۸).

- چلونگر، محمد علی، زمینه‌های پدایش خلافت فاطمیان (قلم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱).
- حلبي، على بن برهان الدين، انسان العيون فى سيرة الامين الحامون (السيرة الحلبيه)، به کوشش طه عبدالرؤوف سعد (بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۰ ق).
- درجینی، ابوالعباس احمدبن سعید، طبقات المشايخ بال المغرب، به کوشش ابراهیم طلای (قسطنطینیه، مطبعة البعث، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م).
- ذنون طه، عبدالواحد، سامراني، خلیل ابراهیم و مطلوب، ناطق صالح، تاریخ المغرب العربی (بيروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴ م).
- دراسات فى تاریخ و حضارة المغرب الاسلامی (بيروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴ م).
- رقيق قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن قاسم، تاریخ افریقیه و المغرب، به کوشش منجی کعبی (تونس، بی نا، ۱۹۶۸ م).
- زاوی، طاهر احمد، تاریخ الفتح العربی فى لبیبا (بيروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۳ م).
- زمخشri، محمودبن عمر، القائمقى غریب الحديث، به کوشش علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (بيروت، دارالمعرفة، بی تا).
- زمخشri، محمودبن عمر، القائمقى غریب الحديث، به کوشش علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (بيروت، دارالمعرفة، بی تا).
- سیوطی، عبدالرحمن، تاریخ الخلفاء، به کوشش محمد محبی الدین عبدالحمید (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م).
- شماخی، احمدبن سعید، سیر المشايخ، به کوشش احمدبن سعود الشیبانی (مسقط، وزارة التراث القومی و الثقافة، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م).

- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الامم و الملوك* (بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤٠٧ ق.).
- عبدالرزاق، محمود اسماعیل، *الغوارج فی بلاد المغرب حتی متصرف القرن الرابع الهجری* (الدار البيضاء، دارالثقافة، ١٩٧٦ م.).
- عصفری، خلیفه بن خیاط، *تاریخ خلیفة بن خیاط*، به کوشش اکرم ضیاء العمری (دمشق، بیروت، دارالقلم، مؤسسه الرسالہ، ١٣٩٧ ق.).
- فرای، ن. ر، *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ٤، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ١٣٧٨).
- فهمی سعد، انتشار الاسلام فی افريقيا فی المصوّر الوسطی (بیروت، عالم الكتب، ١٤٢٢ ق / ٢٠٠١ م.).
- فلقشندي، ابوالعباس احمدبن علی، *صبح الاعشی فی صناعة الائشاء*، به کوشش یوسف علی طویل (دمشق، دارالفکر، ١٩٨٧ م.).
- قنوجی، صدیقبن حسن، *ابجد العلوم الوشمی المرقوم فی بیان احوال العلوم*، به کوشش عبدالجبار زکار (بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٩٧٨ م.).
- کلاعی، ابوالریبع سلیمان، *الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء*، به کوشش محمد کمال الدین عزالدین علی (بیروت، عالم الكتب، ١٩٩٧ م.).
- مالکی، ابوعبدالله، *ریاض النقوس فی طبقات علماء القیروان و افريقيه و زهادهم و نساکهم و سیر من اخبارهم و فضائلهم و اوصافائهم*، به کوشش بشیر بکوش و محمد العروسي المطوى (دارالغرب، ١٤١٤ ق / ١٩٩٤ م.).
- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، *حسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* (قاهره، مکتبة مدبولی، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م.).
- مک ایودی، کالین، *اطلس تاریخ افريقيا*، ترجمه فریدون فاطمی (تهران، نشر مرکز،

(۱۳۶۵)

- ناشناس، الاستبصار فی عجائب الامصار (وصف مكة والمدينه ومصر وبلاد المغرب)، به کوشش سعد زغلول عبدالحميد (بغداد، دارالشؤون العامة، ۱۹۸۶ م).
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، مقدمه، بار تولد، تعليقات مينورسكي، ترجمه میر حسین شاه (تهران، انتشارات دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۷۲).
- وسيانی، ابوالربيع سلیمان بن عبدالسلام، سیر مسایخ المغرب، به کوشش اسماعیل العربي (الجزایر، دیوان المطبوعات الجامعية، ۱۹۸۵ م).
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله، معجم البلدان، به کوشش حسن جبشی (بیروت، دارالفکر، بی‌تا).